

## هنر به گروگان گرفتن جرج اورول

نوشته تیری دیشه پولو\*

\*بنیان‌گذار انتشارات آگون که سرپرستی انتشار ترجمه جدید ۱۹۸۴ از سوی Éditions de la rue Dorion (مونرال) نیز به عهده او بود.

ترجمه عبدالوهاب یاسری

بیست سالی است که بسیار اشاره به خالق «۱۹۸۴» می‌شود. ولی هر چند نویسنده خود را متعهد به چپ می‌داند، امروز این نومحافظه‌کاران هستند که انعکاس اندیشه‌های خود را در این اثر می‌بینند. آیا ابهامات و سوءتفاهمات گذشته از نو زنده شده‌اند؟

درباره و علیه جرج اورول بسیار گفته شده، به ویژه بر علیه وی. محکومیت استعمار انگلیسی و شهادت بر زندگی کارگران تهیدست و بی‌خانمان؛ گرایش به سوسیالیسم برابرطلبانه رادیکال پس از آگاهی از وضعیت کارگران در انگلستان؛ دفاع از سوسیال دموکراسی مسالمت‌جویانه و انترناسیونالیسم تا شرکت در صفوف حزب اتحاد مارکسیستی کارگران (POUM) در جنگ‌های اسپانیا؛ امید به این که مقاومت مردم بریتانیا در برابر آلمان نازی به انقلاب خواهد انجامید؛ پیوستن به جناح چپ حزب کارگر؛ و بالاخره درگذشت وی بسیار پیش از آن که از مشاهده موفقیت «هزار و نهصد و هشتاد و چهار» (۱۹۸۴) دچار غرور شود: تمام این‌ها نه تنها موجب نشد که بخشی از چپ ارول را جزء خود بداند، بلکه جلوی آنرا نیز نگرفت که نومحافظه‌کاران او را از خود بدانند. چرا چنین شد؟

هزار و نهصد و هشتاد و چهار، که از سال ۱۹۴۹ و پس از انتشار در انگلستان و ایالات متحده همواره از محبوبیت خاصی در بین عموم مردم برخوردار بود، در مطبوعات نیز بازتاب تحسین‌آمیزی داشت. اما، تا آن زمان، به ویژه در ایالات متحده، جایی که کمتر کسی از رفت و آمدش به عنوان فردی چپ‌گرا خبر داشت و رمان‌اش نیز به مخالفت با سوسیالیسم تعبیر می‌شد، درک درستی از ارول (۱۹۵۰-۱۹۰۳) وجود نداشت. تا جایی که ناچار به توضیح منظورش از نوشتن این کتاب را برای اعضای اتحادیه کارگران صنعت اتومبیل آمریکا شد.

در فرانسه، در همان دسامبر سال ۱۹۴۹، روبر اسکاپی، ستون‌نگار *Monde*، رمان را «سرگرم‌کننده اما کاریکاتوری ساده‌انگارانه از رژیم شوروی» دانست. در ژوئن سال ۱۹۵۰، مارسل بریون، نویسنده، ترجمه فرانسوی داستانی را که «به سبکی عالی و با زبان بهترین داستان‌نویسان انگلیسی نوشته شده» بود را بسیار ستود. شصت و هشت سال بعد، زمانی مطبوعات ادبی با ترجمه تازه‌ای از کتاب به زبان فرانسه رو به رو شدند، آن را چیزی بین یاوه‌گویی و سوءتعبیر تفسیر کردند و متواضعانه اعلام نمودند که به خواهش ناشر بود که نامی از کتاب می‌آورند. با این حال، امروز دیگر اورول نویسنده‌ای نیست که با پنجاه و یک واژه خبر درگذشت‌اش را در *لوموند* بیاورند.

در سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰، همه کتاب‌های اصلی وی (کم و بیش بد) ترجمه شدند و ۱۹۸۴ نزدیک به بیست بار تجدید چاپ شد، در حالی که تنها در دو مقاله به وی اشاره شد و در مطبوعات صحبت زیادی از او نبود. سپس همه چیز یک باره تغییر کرد: از سال دهه ۱۹۸۰ تا دهه ۲۰۰۰، اورول موضوع نزدیک به چهل مقاله بود و انتشارات *Champ Libre* اقدام به انتشار آثارش (به جز ۱۹۸۴)، از جمله نه اثر منتشر نشده، طی سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۲، *لوموند* (پرشورترین از این لحاظ) به اندازه سی سال گذشته درباره اورول مقاله نوشت. سپس، این شور و شوق تا بعد از ۱۹۹۵ رو به کاهش گذاشت و پس از آن، به ویژه پس از ۲۰۱۰، در مطبوعات هر روز بیشتر به او اشاره می‌شد. خیلی چیزها تغییر کرده بود: «بلوک شرق»ی دیگر وجود نداشت و این تفاوت بین نئولیبرالیسم «سوسیالیست‌ها» و «جمهوری‌خواهان» و سردرگمی بین چپ و راست را به نحوی توجیه و کارنومحافظه‌کارانی چون آلن فینکیل‌کراوت را آسان می‌کرد. حالا دیگر این *لو فیگارو* بود که بسیار صحبت از اورول می‌کرد؛ و نشریاتی از او تمجید می‌کنند، از لیمیت گرفته تا *کوزر* و *ماریان* حتی *روزنامه بزیه*، شهری که شهردارش، آقای روبر منار، با حمایت جبهه ملی بر سر کار آمد، که علاقه چندانی هم به سوسیالیسم انقلابی ندارند. چطور شد که این جنبش نویسنده‌ای را برگزید که زندگی و آثارش تا به این اندازه از آن دورند؟

این «بازیابی» اورول مدیون ژان-کلود میشه‌آست، فیلسوفی که مدعی است مارکسیست و نویسنده کتابی به نام *اورول، آنارشویست توری* \* (نشر کلیما)، سال ۱۹۹۵، است. اورول خود این عنوان «آنارشویست توری» را

## ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی: ژوئیه ۲۰۱۹

تنها به جانانان سویت می‌داد که آثار و زبان طنزش مورد تحسین وی بود، هر چند که به شخصیت و مواضع سیاسی‌اش خرده می‌گرفت. و اگر در مورد خود نیز چنین عباراتی به کار می‌برد، به این خاطر است که تنها در سال ۱۹۳۷، که ایتون را ترک می‌کرد، بود که شروع به سرزنش این جوان متفرعن کرد. و در مورد روابطش با حزب توری، او هرگز نخواست در مبارزه علیه استالینسم با آن همکاری کند: «من، هر چقدر هم که از توتالیتاریسم روسی و نفوذ زیان‌بارش بر کشورم بیزار باشم، متعلق به چپ هستم و باید با آن‌ها کار کنم» (۱).

از کتاب همیشه‌آ، که برچسب «آنارشویست توری» به وی می‌زند، کاملاً روشن است که این بیشتر به معنای مخالفت، اگر نه ضدیت، با «لیبرال لیبرتر» و سایر «ترقی‌خواهان» بورژوازی تحصیل‌کرده است، یعنی همان‌هایی که اورول هرگز از مبارزه با آنها بازنیستاد. اما این را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که این برچسب می‌تواند به نوعی به تصاحب وی از سوی راست کمک کند.

اندیشه آنارشویست محافظه‌کار بودن اورول، از لحاظ «منش سیاسی»، را پیش از این سیمون لی، نویسنده مقاله تاثیرگذار اورول یا وحشت از سیاست (۱۹۸۴)، مطرح کرد. لی با احتیاط زیاد صحبت از «عمق/خلاص تعهد اورول به آرمان سوسیالیسم» و این واقعیت می‌کند که «پیوستن وی به راست نو کمتر ناشی از تفکر بالقوه محافظه‌کار و بیشتر حاصل حماقت پایدار چپ (۲)» است. اما عنوانی که به کتاب‌اش داده چندان راهگشا نیست. اورول که در تلاش بود «از سیاسی نویسی نوعی هنر بسازد» (۳)، به هیچ روی «بیزار از سیاست» نیست، بلکه خود را منقد سیاست‌های قدرت‌طلبانه، به ویژه سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی، می‌داند.

بالاخره، این «نزاکت همگانی»، یا همان تواضع همگانی محبوب چارلز دیکنز، بود که راه پذیرش اورول از سوی راست نو را گشود. از نظر اورول ارزش‌های نمادین طبقه کارگر، پارسایی اخلاقی، سخاوتمندی، حس یاری متقابل، بیزاری از امتیازات، شوق برابری و وفاداری به اندیشه حقیقت‌عینی، جملگی ویژگی‌های نزاکت همگانی و ... میراث مسیحیت و انقلاب فرانسه‌اند. و اگر این «اخلاقیات اجتماعی و اقتصادی» در مناسبات مردم معمولی پایدارتر از دیگران‌اند، به این خاطر نیست که ذاتی آن‌ها است، بلکه شیوه زندگی آن‌ها این

## ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی: ژوئیه ۲۰۱۹

ارزش‌ها را پایدار و گسترده‌گی‌شان را آسان می‌سازد. چنین است که تمام طبقات اجتماعی کم و بیش از ارزش‌های خود دفاع می‌کنند، لیکن مناسبات غالب جوامع پیوسته با آن‌ها در ستیزند. و همین، به گفته اورول، انقلاب را ضروری می‌سازد: از میان بردن تقسیم طبقاتی که مانع برقراری نظام اجتماعی عادلانه و نزاکت همگانی (*common decency*) ویژه آن همچون پایه‌ای برای اخلاق همگانی است (۴). این تحلیل نزد از ادوارد پ. تامپسون، تاریخ‌نگار انگلیسی، در ایده بسیج توده‌ها حول «اخلاق اقتصادی» توده‌ها بازتاب می‌یابد که نخبگانی را که هنجارهای نانوشته همگانی را نادیده می‌گیرند، کنار می‌گذارند؛ یا، نزد برینگتون مور، سیاستمدار آمریکایی، حول این اندیشه که شورش علیه قدرت حاکم زمانی بوقوع می‌پیوندد که این قدرت به «پیمان اجتماعی ضمنی» و «الزامات اخلاقی» آن اعتنا نمی‌کند.

نومحافظه‌کاران چگونه می‌توانند مدعی نزاکت همگانی (*common decency*) باشند؟ ساده است. کافی است «سخت‌مندی، حس یاری متقابل، بیزاری از امتیازات، اشتیاق به برابری» را به کناری نهد. انقلاب فرانسه و «الغای تقسیم طبقاتی» را فراموش کنید. تنها به «خیرخواهی اخلاقی» و «مسیحیت» بیاورید. پذیرید که کارگران (سفید پوست) تعلق به طبقات متوسطی دارند که در پی ورود پرولتاریای فقیر بیگانه با نزاکت همگانی «ما» به فلاکت و نداری افتادند. همه‌اش همین.

و چه چیز بهتر از این که نزاکت همگانی نزد روشنفکران چپ‌گرای ما طرفدار ندارد: آنها برآنند که اخلاق «بورژوازی» یا «ایده‌آلیستی»، یا حتی «جناح راست»، مظنون به طرد سیاست و تشویق ضدیت با روشنفکران است. واکنشی که قابل فهم است. اورول، نزاکت همگانی را فضیلتی می‌داند که «روشنفکران مدرن» به ندرت از آن بهره‌مندند: گسست از بنیان تاریخی و مناسباتی که پای‌بندی به ارزش‌های صداقت همگانی را برای وی میسر ساخت؛ روشنفکران بیش از هر کنش‌گر اجتماعی دیگری در معرض نفوذ انحرافات نظم خوکامه‌ای هستند که ضامن موقعیت آنهاست - حتی وقتی که صحبت از آزادی می‌کند.

شاید کفرگوئی اورول «علیه روشنفکران» بیشتر قابل چشم‌پوشی است تا سواستفاده از اندیشه‌های وی پس از مرگش در جنگ صلیبی ضد کمونیستی که با تکیه بر استالینیسیم در پی بی‌اعتبار کردن آرمان‌های

## ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی: ژوئیه ۲۰۱۹

سوسیالیستی جنبش کارگران بود: وقتی که ۱۹۸۴ را می‌خوانیم، کمتر شاهد نمایش «کاریکاتوری از رژیم شوروی» هستیم تا مسخره کردن جهان آرمانی که روشنفکران دل به آن بسته‌اند.

روشنگر این آرمانشهر، این «هجو پیامدهای روشنفکری توتالیتاریانیسم»<sup>(۵)</sup>، صحنه شکنجه‌ای است با هدایت فیلسوف و رهبر حزب، که حقیقت از نگاه او چیزی نیست جز مفاهیمی که بیشتر از آن که ملهم از مارکسیسم باشند<sup>(۶)</sup>، وام‌گیر پست‌مدرنیسم‌اند. در فلسفه حزبی، همچون فلسفه پست‌مدرن، حقیقت حاصل اجماع جمعی، در ارتباط با یک دوران و یک فرهنگ است. شکنجه‌گر کمتر در بند آن است که قربانی «دو با دو می‌شود پنج» را همچون حقیقت بپذیرد، و بیشتر می‌خواهد درس «دوگانه اندیشی»، تکنیکی برای سازگاری با نظر جمعی در هر لحظه، را به وی بدهد. دوگانه اندیشی یعنی همان تخصصی که بسیار اندک در توتالیتاریسم خاص دونالد ترامپ و «حقایق جایگزین»<sup>(۷)</sup>‌شان مشاهده می‌شود: «همیشه خواسته‌ام حقیقت را بگویم و همیشه تلاش کرده‌ام. اما گاه چیزی پیش می‌آید، تغییری صورت می‌گیرد، ولی من همیشه خواسته‌ام صادق باشم»<sup>(۷)</sup>.

از سال ۱۹۹۵، اشاره به انتقادهای اورول از توتالیتاریانیسم رابطه نزدیک‌تری با اینترنت و تحت نظر قرار دادن توده مردم داشته و هوش سیاسی وی جانی تازه گرفت. رویدادی که به هر حال فایده‌ای از آن برای چاپ و انتشار تازه کتاب ۱۹۸۴ از سوی گالیمار متصور نبود.

نخستین ترجمه کتاب شامل برخی بی‌دقتی‌ها، عبارات منسوخ شده، اشتباهات در ذکر جزئیات، برخی سوء تعبیرهای مهم و حدود چهل جمله از قلم افتاده بود. با این حال، همین ترجمه پرعیب مفاهیم اصلی کتاب را وارد زبان فرانسه نمود. در سال ۲۰۱۸، برای اینکه «حق مطلب [۱۹۸۴] از نظر ادبی ادا شده باشد»، ترجمه تازه‌ای از کتاب روایت قدیمی را به زبان امروزی بیان نمود که، می‌توان گفت، نه فقط برای ادای «حق مطلب» بلکه بیشتر به دلیل ملاحظات ناشر درباره این اثر بود. در این جا، مثلاً، برگردان واژه «Newspeak»، برساخته اورول، به فرانسه ناچار «néoparler» (گویش نو novlangue) از آب درآمد، مبدا که به معنای زبانی جدید تعبیر شود. با این حال، رمان از ساختار و ریشه «زبان رسمی Oceania»

## ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی: ژوئیه ۲۰۱۹

می‌گوید، زبانی که قرار است همه به آن سخن گویند و نه (این که بتوانند) فکر کنند. و در این فرایند، پلیس اندیشه «mentopolice» می‌شود و جنایت فکری «mentocrime»...

این «آزادی‌ها» از کجا می‌آیند؟ از حق هر کس برای ساختن معنایی تازه برای هر خوانش، در هر ترجمه، این مترجم است که معنی هر متنی را تأیید می‌کند. اما آیا دقیقاً همین نسبی‌گرایی نیست که رساله هجو آمیز اورول خطرات آن را گوشزد می‌کند؟ از نظر قهرمان او، این وجود حقیقتی بیرون ما است که آزادی فردی را امکان‌پذیر می‌سازد: با محدود ساختن امتیازی که در داوری چیستی آن برای خود، و به ویژه برای قدرت در ارتباط با تصمیم‌گیری درباره آن، فائلیم. این آخرین نیرنگ گویش نو (novlangue) نیست که مسیرهای ادبی را دنبال می‌کند تا «واژه‌های نو»ی توخالی را جایگزین لغات روشن و خاص سازد؟

*Tory* \*

–۱

Lettre à la duchesse d’Atholl, 15 novembre 1945, dans George Orwell, Essais, articles et lettres, vol. IV, Ivrea / Encyclopédie des nuisances, Paris, 2001.

–۲

Simon Leys, Orwell ou l’horreur de la politique [1984], Plon, Paris, 2006.

–۳

George Orwell, « Pourquoi j’écris ? », 1946, dans Essais, articles et lettres, vol. I, Ivrea / Encyclopédie des nuisances, Paris, 1995

–۴

Jean-Jacques Rosat, Chroniques orwelliennes, Collège de France, Paris, 2013.

–۵

Lettre à Roger Senhouse, 26 décembre 1948, dans George Orwell, Essais, articles et lettres, vol. IV, op. cit.

–۶

James Conant, Orwell ou le pouvoir de la vérité, Agone, Marseille, 2012.

–۷

« Donald Trump's wacky approach to truth, explained in 7 words », CNN, 1er novembre, 2018.